



حرف از محبوبیت
دکتر که به میان
آمد، ایشان
اینگونه پاسخ داد:
لطف خداست. من
معلم سختگیری
هستم. نمی‌دانم
چرا دانشجویانم
آنقدر به من
محبت دارند! ما به
امید زنده هستیم
و وظیفه داریم
این امید را زنده
نگه داریم. شاید
این امیدواری من
باعث جذب افرادی
شود که با من در
تعامل اند.

در این دیدار گفت: «همان‌طور که در جنگ، روایت فتح داشتیم، الان روایت فتح پیشرفت را هم باید داشته باشیم و روایان فتح پیشرفت از الان باید پرچمدار باشند.» جمله‌ای که شده الهامبخش کسانی که توی این حیطه کار می‌کنند.

صحبت‌های آقای ملکی که به انتها رسید، آقای محمدی، مجری برنامه بخشی از پیام‌های مخاطبان بچه‌های کتاب، پس از اطلاع از حضور دکتر بهاروند در این کتابفروشی را خواند:

- من دانشجوی دکترا هستم و پایان نامه‌ام در مورد سلول‌های بنیادین هست. تو را خدا منو وصل کنی به دکتر.

- من کتاب رو با امضای دکتر میخوام، حتماً موقعی که ایشان دارن امضا می‌کنن، لایو داشته باشید.

- من از دانشجویان دکتر هستم. مدت زیادی هست که ندیدمشون. خوش به حال شیرازی‌ها که میزبان دکتر هستن.

آقای محمدی برنامه را رسماً شروع کرد: در خدمت دکتر بهاروند- پدر سلول‌های بنیادین ایران- و آقای باقری، نویسنده کتاب سلول‌های بهاری هستیم.

دکتر صحبت‌هایش را این‌طور آغاز کرد: من حسین بهاروند هستم. یک معلم و محقق. بارها هم به آقای باقری گفتم عبارت دیگری برای من به کار نبر که البته کاملاً موفق نشدم!

آقای باقری هم در شروع صحبت‌ها، حضور دکتر در برنامه را افتخاری برای شیرازی‌ها دانسته و در پاسخ به سؤال مجری که چه شد به سراغ خاطرات دکتر بهاروند رفت، گفت: در اوایل دهه ۸۰، بعد از رسیدن به علم سلول‌های بنیادین، تعداد زیادی از مسئولان این دستاورد

غزل عجیبی بود. سید همچنان که می‌خواند، روی بعضی ابیات تمرکز می‌کرد یا تفسیر خودش از معنای شعر را شوخی و جدی می‌گفت و ما می‌خندیدیم و از اشعار حظ می‌بردیم. سید به ترتیب سه غزل بعد را هم به نیت من، خودش و محمدحسین خواند.

بحث کتاب شد. دکتر گفت: من کتاب‌های کمی مطالعه کرده‌ام. ولی همان تعداد را هم نخونده‌ام، بلکه خورده‌ام. اعتقاد اینه که اگه انسان به هر چیزی که می‌دونه، عمل کنه، کافیه. نیازی نیست مرتباً معلومات خودش رو اضافه کنه و نهایتاً هم هیچ استفاده‌ای نکنه. با این جمله دکتر، یاد حدیث «مَنْ عَمِلْ بِمَا يَعْلَمُ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ» [۲] افتادم. دکتر ادامه داد: من استعداد و هوش آچنانی ندارم اما یک ویژگی مثبت دارم، پای کاری که بهش اعتقاد دارم، می‌نشینم. [۳] حرف‌های دکتر به دل می‌نشست.

بالاخره بساط صبحانه را آماده کردیم. هنوز صبحانه را تمام نکرده بودیم که باران گرفت. هوا هم حسابی بهاری شده بود. اول نم بود و یک دفعه شدید شد. آلاچیق نصفه نیمه‌ای نزدیک‌مان بود. زیر سقفش نشستیم و صحبت‌ها را ادامه دادیم. حرف‌های دکتر شنیدنی بود. از علم زیست‌شناسی گفت و اینکه استاد اصلی خود را طبیعت می‌دانست: «استاد من طبیعته. من از قوانینی که توی طبیعت هست استفاده می‌کنم. یکیش اینه: چالش، به تکامل منتهی میشه.»

مصاحبهات با دکتر بهاروند، گذر زمان را از یادمان برده بود. به خودمان آمدیم، ساعت نزدیک ۹ بود. در حالی که ساعت ۱۰ داخل کتابفروشی بچه‌های کتاب برنامه داشتیم. نشست صمیمی دکتر بهاروند راوی کتاب سلول‌های بهاری به همراه آقای بهنام باقری، محقق و نگارنده کتاب.

به باران اهمیتی ندادیم و راه افتادیم به طرف پایین کوه. آن پایین از هم جدا شدیم. با سید، خودمان را به بچه‌های کتاب رساندیم تا آماده برگزاری نشست شویم.

مراسم حدود ۱۰:۴۰ شروع شد. ابتدا آقا مسعود ملکی از لزوم فعالیت در حوزه تاریخ شفاهی پیشرفت، صحبت کرد. از اینکه کشورهای دنیا کارهای ادبی و هنری زیادی را در پازل روایت پیشرفت تولید و عرضه کرده‌اند اما در کشور ما هنوز کار درخوری صورت نگرفته. در آخر هم خاطره دیدار با رهبری در سال ۹۷ را بیان کرد. آقا مسعود از جمله انتباهی رهبری



دکتر تاریخ شفاهی شیراز

مراسم تجلیل و بزرگداشت دکتر پروانه قزلباش
پروانه‌ای ماندگار در تاریخ علم زیست‌شناسی ایران